

چکیده

سرنگونی رژیم عراق که نشانه روشنی از تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه است، پیامدهای کوتاه مدت و میان مدت مهمی برای ایران به همراه دارد؛ درک این پیامدها و گزینش راه‌حلهای مناسب برای تأمین منافع ملی، در گرو فهم واقع بینانه منافع خود و دیگر بازیگران سیاسی است. در مقاله حاضر که در قالب نظریه واقع‌گرایی تنظیم شده است، اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی ایالات متحده و دلایل سقوط آسان و سریع رژیم عراق برشمرده شده و دورنمایی از خاورمیانه پس از صدام نیز ترسیم شده است. بر این اساس، تقابل آمریکا-خاورمیانه ادامه خواهد یافت و مهمترین چالش ایران در شرایط نوین منطقه‌ای، سیاست این کشور در قبال اختلاف فلسطین و اسرائیل خواهد بود. از این منظر، برای کاهش تهدیدات علیه ایران پیگیری تدوین استراتژی ملی مکتوب، توجه به کیفیت زندگی ایرانیان به عنوان ملاک تمامی سیاست‌گذاریهای داخلی و خارجی، درک عینی تحولات منطقه‌ای و جهاتی و طراحی یک استراتژی چندجانبه در قبال غرب ضروری است.

کلید واژه‌ها: واقع‌گرایی، منطقه خاورمیانه، حزب بعث عراق، سیاست منطقه‌ای

آمریکا، اختلاف اعراب و اسرائیل، سیاست خارجی ایران

* دانشیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۲۰-۱

فرآیندی که از ۱۱ سپتامبر شروع و به برکناری حکومت بعث عراق منتهی شد، بار دیگر اهمیت و پایداری نظری و متدولوژیک مکتب رئالیسم را به نمایش می‌گذارد. هرچند در دوره‌هایی کوتاه می‌توان ظهور بعضی مکاتب فکری دیگر در روابط بین‌الملل را شاهد بود، اما منطقی‌گویا تر، مستحکم‌تر و مرتبط‌تر از مکتب رئالیسم و مشتقات آن رقیبی پیدا نکرده است. دلیل اصلی این استحکام نظری در فهم و تجزیه و تحلیل روابط بین‌المللی براساس طبع بشر است. هرچند انسان‌های معمولی به طور بالقوه توان ایجاد نظام‌های سیاسی مبتنی بر عدالت در داخل کشور را دارا هستند، اما در مناسبات جهانی و در کانون تعارضات منافع و سیاستها، نظام بین‌المللی مبتنی بر عدالت حداقل تا به حال امکان‌پذیر نبوده است. نتیجه‌ای که می‌توان از این چند جمله عرضه کرد تا در میدان سیاست‌گذاری سودمند واقع گردد این است که نخبگان سیاسی آشنا با تاریخ و تحولات جهانی همین که به بیرون از مرزهای کشور خود بیندیشند، راه واقعی و مطمئن این است که براساس نظریه فهم منافع خود و منافع دیگر بازیگران، تجزیه و تحلیل کنند. در تحقق چنین هدفی، در قالب فرهنگ و جامعه‌ای می‌توان به فهم منافع خود و دیگران توسل جست که احساسات و هیجانات در حداقل و محاسبه و عقلانیت در اوج خود قرار داشته باشد.

اگر به زبان هانس مورگنتا، قوانین فوق در سیاست را بپذیریم، متأسفانه منطقه خاورمیانه با این قوانین بسیار بیگانه است. شاید هیچ دانشمند علم سیاستی به برجستگی میان احساس در تحلیل و عدالت محوری در فهم و تجویز سیاسی در منطقه خاورمیانه به اندازه دکتر فؤاد عجمی نپرداخته باشد. دکتر فؤاد عجمی، عالم علم سیاست لبنانی الاصل که در دانشگاه جانز هاپکینز آمریکا تدریس می‌کند، در کتاب ماندنی خود تحت عنوان **کاخ رؤیایی اعراب**^۱ به تجزیه و تحلیل میان «شخصیت» و «نتیجه سیاسی» در دنیای عرب بخصوص پس از به وجود آمدن اسرائیل در نیم قرن اخیر می‌پردازد. غلبه احساس در فرآیند فهم پدیده‌ها، تبدیل نکردن فکر به قدرت، توقف در فلسفه، بی‌علاقگی به تراکم قدرت و ثروت، فقدان توجه ناخودآگاه به رقابت و یادگیری، حاکمیت فرهنگ سرنوشت و مشکل پردازش مبتنی بر منافع

از جمله مباحثی هستند که دکتر فؤاد عجمی در بررسیهای تاریخی ارایه می کند.

هرچند این تحلیل صحیح است که منابع انرژی خاورمیانه زمینه ساز بین المللی شدن این منطقه را فراهم آورده است اما عدم توانایی حل و فصل جمعی و عقلایی نخبگان سیاسی خاورمیانه نیز در غلظت دخالتها و تعیین سرنوشت منطقه توسط دیگران نقش مهمی ایفا می کند. طبیعی است که اگر حکومت بعث عراق توسط مردم و معارضین برچیده می شد و یا تناقضات این حکومت با کشورهای همسایه آن باعث فروپاشی بعث می گردید بهتر بود، اما به واقع نه نیروهای منطقه ای و نه مخالفت‌های داخلی توان برچیده شدن یکی از ضد انسانی ترین حکومت‌های تاریخ معاصر را از خود نشان ندادند^۱ و در نهایت با دخالت خارجی به بهانه مبارزه با تروریسم، حکومت عراق فروپاشید و پس از گذشت نیم قرن از تاریخ و نهضت‌های استقلال خواهی دهه ۱۹۵۰ میلادی، بار دیگر موضوع «بیگانه ستیزی» در خاورمیانه، نه به صورت صرفاً سیاسی بلکه به شکل نظامی و مستقیم آن، متولد شد تا متأسفانه برای مدتها اندیشه سیاسی این منطقه را تحت الشعاع قرار دهد و انرژی که باید صرف «ساختن» و قدرت یابی شود و فکری که باید در چارچوب «بناکردن» و ثروت یابی به کار گرفته شود در مسیر مخالفت‌ها، تظاهرات و واکنش‌هایی استفاده خواهد شد که در نهایت به تقویت جایگاه احساس و عدالت خواهی برون مرزی در فهم قدرت و منافع منجر خواهد گردید.

فروپاشی حکومت بعث عراق

حذف حکومت بعث عراق در تداوم برکناری طالبان و میلاشویچ، هرچند با فرآیندهای حقوق بین المللی تحقق پیدا نکرد، ولی نتایج مهمی در راستای آزادی ملت‌های آنان به همراه داشته است. حکومت بعث عراق توسط شخصی مدیریت شد که تا زمان سقوط این حکومت در فروردین ۱۳۸۲ تنها چهار بار و در مجموع زمان بسیار کوتاهی خاک عراق را ترک کرده بود. به عبارت دیگر فرصت مشاهده و مقایسه صدام حسین تقریباً در تمام طول زندگی سیاسی او تعطیل بوده است. طبیعی است کسی مانند صدام حسین که در تمام طول زمامداری توسط تحسین کنندگان و تأیید کنندگان فراوانی احاطه شده بود نمی توانست به لحاظ روانی،

سلامتی لازم را داشته باشد تا به صورت نرمال و براساس تعادل میان واقعیتها و مقدمات، کشور خود را مدیریت کند. اگر امروز یک جوانی بیست و دو ساله عراقی بخواهد زندگی خود را ارزیابی کند، در کودکی جنگ ایران و عراق را سپری کرده، سپس جنگ کویت و عراق، بعد نزدیک به یک دهه تحریم و فقر و محرومیت و سپس جنگ آمریکا علیه عراق. به لحاظ نظری و عملی روشن است که در تمام این بیست و دو سال، هدف دیگری جز حفظ حاکمیت شخص صدام حسین برای حکومت بعث مطرح نبوده است. به همین دلیل، اگر منطق منافع حکومت کنندگان با منطق منافع عامه مردم در یک کشور تلافی نداشته باشد در نهایت می تواند به فجایعی مانند عراق، لیبی، کوبا و یوگسلاوی بینجامد. در ثداوم همین منطق اگر امنیت حکومت کنندگان با امنیت ملی یک کشور تلافی کند، مشروعیت عملکرد آنها به شدت افزایش پیدا می کند. به عنوان مثال، در شرایطی که اتحادیه اروپا برای اعطای اعتبار ده میلیون دلاری به تشکیلات خودگردان فلسطینی چند ماه جلسه می گذارد تا مساعدتی به ساختار عمرانی منطقه غزه بنماید و سپس در مناسبات بین المللی، اعتبار سیاسی و انسان دوستانه برای خود کسب کند، دولت لیبی اخیراً مبلغ دو میلیارد و هفتصد میلیون دلار جهت ۲۷۰ مسافر و خدمه کشته شده در حادثه لاکربی پرداخت نمود تا آنکه از لیست کشورهای تروریست وزارت خارجه آمریکا خارج شود.^۳ بنابراین، جهل نخبگان سیاسی یک کشور به طور خودکار دخالت خارجی و سوء استفاده را فراهم می آورد. ماهیت نظام سیاسی عراق در طی بیش از سی سال، منشأ سرکوب در داخل و خشونت در خارج بوده است و بی کفایتی رهبران آن در بین المللی تر کردن منطقه خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس طی سه جنگ در دو دهه، نقش اساسی ایفا کرده است. طبیعی است که آمریکا در حذف صدام در چارچوب هنر انسان دوستی عمل نکرده و در پی منافع ویژه خود و اسراییل بوده؛ زیرا اگر انسان دوستی و حقوق بشر هدف بود آمریکا می بایستی اهتمام و اقدام می کرد تا دهها دیکتاتور در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا را برکنار کند.

اینکه فروپاشی دیکتاتوری حزب بعث عراق چه پیآمدهای مثبتی برای بسط آزادی و توسعه منطقه خاورمیانه داشته باشد روشن نیست. آنچه که بدیهی به نظر می رسد فرآیندی

است که به تعامل و تکامل کانونهای قدرت در عراق خواهد انجامید. وضعیت هر کشور مساوی با سطح بلوغ در ماهیت تعامل کانونهای قدرت است. تضاد در منافع، اختلافات قابل توجه فکری و وابستگیهای بیرونی گروههای مدعی قدرت در عراق حاکی از آن است که آمریکا نهایت بهره‌برداری در تطویل حضور خود در این کشور را به کار خواهد بست. گروههای عراقی دهه‌ها از یکدیگر جدا بوده‌اند و به فرهنگهای سیاسی مختلفی در خاورمیانه و غرب خو گرفته‌اند. عراق سرمایه‌های فراوان انسانی و طبیعی در اختیار دارد ولی مشکل آن، تنظیم، سامان‌دهی و عقلایی کردن حوزه سیاست و قدرت است. پیشرفت و ثبات عراق در سایه موفقیت‌هایی خواهد بود که به اجماع روشی و نظری نخبگان ابزاری (سیاسی) آن بینجامد. اگر گروههای عراقی بخواهند در خواسته‌های خود حداکثر گرا باشند، نخواهند توانست به اجماع در روشها و چارچوب نظری مملکت‌داری برسند. نوع تعامل در شرایط فعلی در میان این گروهها، حالت سعی و خطا و یادگیری از اهداف و نیات یکدیگر خواهد داشت. طبیعی است که آمریکایی‌ها در شکل‌گیری و مکتوب کردن نهایی قانون اساسی جدید عراق می‌خواهند نقش میانجی‌را ایفا کنند. در فرآیند این کش و قوسهای سیاسی و حقوقی، آمریکایی‌ها در پی یک هدف بنیادی خواهند بود که حکومت آینده عراق به صورت پایدار و قاعده‌مند برخلاف منافع و مصالح واشنگتن و تل‌آویو عمل نکند. ماهیت نیمه مذهبی، نیمه شیعی، نیمه کردی و نیمه سنی حکومت در عراق برای آمریکا اهمیت چندانی نخواهد داشت. حتی آمریکایی‌ها ممکن است به منظور الگوسازی و تأثیرگذاری در کل منطقه خاورمیانه، نوعی ساختار حکومتی فدرال را پی‌ریزی کنند که به همگان سهمی اعطا می‌کند و حامی «شیعیان معتدل و طرفدار غرب» است. دولت بوش (و همینطور منافع آمریکا در هر دولت آمریکایی) به واسطه نفت و اسرائیل، با خاورمیانه سروکار طولانی خواهد داشت. منافع درازمدت، آمریکایی‌ها را متقاعد کرده است که باید به طور ریشه‌ای با «اسلام رادیکال» به معنای اسلامی که در جهت خلاف منافع آمریکا عمل می‌کند برخورد کنند. در شرایط فعلی، تخریب توان نظامی رادیکالیسم اسلامی هدف اصلی است و سپس توان فکری، سیاسی و تبلیغاتی آن در دستور کار آمریکا قرار دارد.

هرچند بعید است در آینده نزدیک فرهنگ سیاسی و دموکراتیک میان گروه‌های مدعی قدرت در عراق ظهور کند، ولی آنچه روشن است فضای آزاد سیاسی و قالبی برای رقابت سیاسی در این کشور فراهم خواهد شد که ممکن است بیش از یک دهه به طول انجامد تا به یک سیستم سیاسی با ثبات، مشروع، قاعده مند و آنچه که غربی‌ها بیش از هر عامل دیگری به آن علاقه مندند، قابل پیش بینی، منتهی شود. اگر این ارزیابی خیلی خوش بینانه نباشد حداقل مقدمه‌ای مهم و الگویی پایدار برای سیر تحولات سیاسی در دنیای عرب پدید خواهد آورد. با توجه به سرمایه‌های انسانی و فکری که عراقی‌ها دارند اگر ارتباطات بین‌المللی معقول میان این کشور و محیط خارجی ایجاد گردد، ثروت ملی آن در راستای توسعه یافتگی و تعامل فرهنگی صرف خواهد شد.

تحولات روسیه در طی یک دهه گذشته، مبنایی آموزنده در روند تغییرات دموکراتیک در جهان است. کشوری که نزدیک به هشت ماه صدور ویزا را به تأخیر می‌انداخت، هم‌اکنون به واسطه اعتماد به نفس عامه مردم و عمده حکومت‌کنندگان به کشوری باز و علاقه‌مند به فراگیری از محیط بین‌المللی تبدیل شده است. برای اولین بار در تاریخ روسیه، رشد فرد به شوکت حکومت‌کنندگان اولویت داده شده است. روس‌ها، نظامی‌گری را از پنجره به بیرون پرتاب کرده‌اند، به صورتی که جایگاه هزینه‌های نظامی از ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی به زیر ۵ درصد رسیده است.^۴ ارتش شوروی سابق که بیش از ۴ میلیون نفر در اختیار داشت امروزه به حدود ۶۰۰ هزار نفر تقلیل پیدا کرده است.^۵ زنان نزدیک به ۴۰ درصد بنگاه‌های تازه تأسیس شده خصوصی را مالک هستند. در سال ۱۹۹۱، از جمعیت ۲۹۰ میلیونی روسیه، تنها نیم میلیون نفر سفر کردند و در سال ۲۰۰۱ با جمعیت ۱۴۵ میلیونی، بیش از ۵٫۲ میلیون روسی به خارج مسافرت کرده بودند و در سال ۲۰۰۲، روسیه ۷٫۲ میلیون بشکه نفت در روز تولید نمود. در شرایطی که به تعبیر الکساندر یاکوفف، تاریخ هیچ‌گاه به اندازه شوروی این قدر، «تمرکزی از نفرت نسبت به انسان» را ندیده بود، امروز برای اولین بار پس از نزدیک به پنج قرن، روسیه به شکل کشوری باز، با آمادگی معاشرت و یادگیری از دیگران، حداقل نظامی‌گری و کمترین تهدید نسبت به جهانیان ظهور کرده است.^۶

موفقیت نسبی روسیه، اهمیت چند عامل تعیین کننده را به نمایش می گذارد: اول اینکه، رجال و مردم روسیه با اجماع نسبتاً وسیعی تصمیم گرفته اند در اولین مرحله از تحول به ثروت اقتصادی، آموزش عمومی و بهبود ساختار عمرانی توجه کنند. دوم، حتی در سیستم سوسیالیستی نیز مردم و نخبگان سیاسی شوروی به پیشرفت و صنعتی شدن تمایل داشتند و بنابراین «سنت» ترقی و پیشرفت در خمیر مایه این کشور وجود داشته است. سوم، شاید برای اولین بار پس از چندین قرن فراز و نشیب و طی فرآیندهای سعی و خطا، روس ها به یک «تعریف درازمدت از زندگی» دست یافته اند و مهمترین پی آمد نظری تعریف درازمدت از زندگی، ثبات فلسفی در افکار و رفتار است. چهارم، تحول کیفی و پیشرفت نیازمند افزایش سطح قدرت در یک کشور است. روس ها به تدریج متوجه شدند و به صورت نظری در میان آنها تثبیت گردید که اگر نیروها و کانونهای سیاسی در یک کشور برای افزایش قدرت قابل به «سهام دهی» به یکدیگر نباشند، مجموعه سیستم نمی تواند رشد کند. در تاریخ توسعه یافتگی، در هیچ کشور غربی و در هیچ کشور در حال توسعه ای، توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی تقدم نداشته است. آنجا که حوزه سیاست بر حوزه اقتصاد تقدم داشته، آمادگی و تصمیم صاحبان قدرت سیاسی بوده بر اینکه برای صاحبان ثروت و بخش خصوصی، سهم سیاسی در تصمیم گیری قابل باشند. رشد بخش خصوصی در روسیه و سهم شدن گروههای متعدد در تصمیم گیریهای کلان نمونه ای از بلوغ سیاسی در این کشور است.

هیچیک از شرایط فوق در عراق مشاهده نمی شود و حتی در مصر و سوریه نیز چنین شواهدی وجود ندارد. فقدان اجماع سیاسی، سنتهای سرکوب گرایانه، تعاریف حداقلی از زندگی و فقدان سنت مدنی سهم دهی در تصمیم گیری از جمله متغیرهایی هستند که روند تحول کیفی عراق را آهسته و زمینه دخالت خارجی را فراهم می کنند. با تغییراتی که در ساختار قدرت بین المللی صورت گرفته که به حاشیه رانده شدن چین، روسیه و هم اکنون اروپا انجامیده، قدرت تصمیم گیری و اعمال نظر آمریکا در کانونهای بحران در سطح جهان افزایش پیدا کرده است. هر چند آبادانی اقتصادی و بسط تساهل سیاسی در عراق می تواند زمینه های موفقیت آمریکا و الگوسازی برای وانشگتن را فراهم آورد، ولی فرهنگ سیاسی

عراق حاکی از دشواری تحقق چنین اهدافی است. در صورتی که دولت بوش در نوامبر ۲۰۰۴ انتخاب شود، توجه به عراق در دستور کار دولت آمریکا با حاکمیت وزارت دفاع این کشور در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی تداوم خواهد یافت. اما اگر دولت دموکرات در نوامبر ۲۰۰۴ به قدرت برسد، معلوم نیست موضوع عراق و توجه به توسعه آن پایداری پیدا کند؛ کما اینکه پس از حذف طالبان، بسیاری از مسایل افغانستان همچنان باقی مانده است. اما از منظری وسیع‌تر پی‌آمدهای منطقه‌ای موضوع عراق شاید کم‌اهمیت‌تر از خود فروپاشی حکومت بعث در این کشور نباشد. البته تداوم در تحولات، محتاج منبع یا منابع پایدار انرژی است. اسرائیل به منظور تأمین امنیت ملی خود به طور دایم در پی تضعیف و تجزیه نیروهای منطقه‌ای و جلوگیری از وحدت کانونهای قدرت است. زمانی که درجه تفاهم و انطباق منافع مقطعی میان اسرائیل و دولت وقت در واشنگتن (همانند دوره بوش و شارون) به اوج خود می‌رسد، انرژی بالقوه برای تحول در منطقه خاورمیانه نیز به حداکثر می‌رسد. به همین دلیل، اسرائیل بزرگترین نفع را از فروپاشی عراق و تخریب قوی‌ترین ساختار نظامی در دنیای عرب برده است.

اگر تقارن منافع میان تل‌آویو و واشنگتن بعد از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۴ آمریکا تداوم یابد، استراتژی برخورد با بازوی نظامی بنیادگرایی اسلامی از یک طرف و بازوی سیاسی و تبلیغاتی آن از طرف دیگر ادامه خواهد داشت. آمریکایی‌ها در مدت زمان بسیار کوتاه و با هزینه‌ای در حدود ۲۰ میلیارد دلار، حکومت بعث را از هم پاشیدند. پس از جنگ کویت در سال ۱۹۹۱ برای مدت بیش از یک دهه، آمریکایی‌ها احاطه کامل اطلاعاتی بر صحنه نظامی و سیاسی عراق پیدا کرده بودند. به همین دلیل، دلایل پیروزی را رامسفلد در عواملی از جمله عملیات وسیع اطلاعاتی و جمع‌آوری اطلاعات، ماشین‌آلات پیچیده نظامی، نیروی نظامی فوق‌العاده با مهارت و آمادگی برای تخریب وسیع اولیه می‌داند.^۷ ۷۰ درصد از ۱۷,۲۰۰ مورد پرتاب موشک آمریکا به عراق در ده روز اول انجام شد که عواقب روانی آن بسیار قابل توجه‌تر از پی‌آمدهای نظامی آن است.^۸ در شرایط بی‌ثبات فعلی، ۱۵۰۰ فرد نظامی و فنی آمریکایی، دانشمندان نظامی و هسته‌ای در داخل خاک عراق را ردیابی

می‌کنند.^۹ همچنین آمریکایی‌ها اعلام کرده‌اند که چهار فرودگاه نظامی را برای فعالیت در عراق مدنظر دارند: فرودگاه بین‌المللی بغداد، فرودگاه ناصریه در جنوب، فرودگاه باشور در منطقه کردنشین شمال عراق و فرودگاه منطقه غربی نزدیک به اردن موسوم به فرودگاه H-1.^{۱۰} بدین صورت در عملیات آتی در منطقه خاورمیانه، مشکل اخذ مجوز جهت بهره‌برداری از پایگاههای نظامی حل خواهد شد و ممکن است مشکلات عملیاتی در آینده همانند جنگ عراق که از ۳۰ پایگاه نظامی در ۱۲ کشور اجرا شد، کاهش پیدا کند.^{۱۱}

هر چند این توان بلامنازع نظامی، عملیاتی و تبلیغاتی - روانی، عزم طرفهای مقابل آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه را تضعیف می‌کند و یا حداقل به سکوت مدت‌دار آنان می‌انجامد، ولی نزاع بین آمریکا - اسرائیل از یک طرف و استقلال خواهی در منطقه خاورمیانه و در میان مسلمانان با سهولت و توان سازمان دهی که آمریکایی‌ها بدان امیدوارند، حل و فصل نخواهد شد. شاید ماهیت اصلی نزاع با کار نظامی، مدت زمانی به تأخیر بیافتد، ولی رئالیسم سیاسی منطقه خاورمیانه و به ویژه فرهنگ سیاسی آن به ما می‌آموزد که ماهیت نزاع، فکری است و از آنجا که دو دیدگاه در دو قطب سیاسی و فکری قرار گرفته‌اند و علاقه‌ای هم به امتیازدهی ندارند، زمینه‌های تفاهم به صورت چالشهای نظری گفتمانی کمتر امکان پذیر است. به عبارت دیگر، موضوع اصلی برای آمریکا در عراق شاید پیروزی نظامی نباشد که نسبتاً به راحتی میسر شد، بلکه چالش اساسی، نهادینه کردن صلح در این کشور است که پی‌آمدهای مهم نظری و سیاسی برای ماتریس فلسفی و ژئوپلیتیک خاورمیانه در بر خواهد داشت. سیاست رسمی آمریکا را که عمدتاً دونالد رامسفلد اعلام می‌کند این است که هر چند واشنگتن علاقه مند است که عراقی‌ها خود تصمیم بگیرند، ولی آمریکا «ناظر و حاشیه نشین صحنه» نخواهد بود.^{۱۲}

تحولات نوین منطقه‌ای

پس از حذف میلانویچ، صرب‌ها علاقه مندی عمومی خود را برای همکاری با آمریکا نشان دادند. پیوستن سه کشور شرق اروپایی لهستان، مجارستان و جمهوری چک به ناتو و

سپس به اتحادیه اروپا طی فقط یک دهه پس از فروپاشی کمونیسم در این کشورها، از پیدایش نوعی اجماع فکری و «روانی» برای کار با «غرب» در این منطقه حکایت می‌کند. بقیه کشورهای شرق اروپا، روسیه و حتی ترکیه نیز در چارچوب این سنت سیاسی می‌گنجند، اما معلوم نیست که چنین اجماعی در عراق، دیگر کشورهای عربی، ایران، افغانستان و پاکستان وجود داشته باشد. در فرهنگ سیاسی این منطقه، کار با خارجی مشکلات فراوان فرهنگی و روانی دارد. به همین دلیل، لفظ «اشغالگر» در عراق و دنیای عرب استفاده شد اما در منطقه بالکان به رغم تخریب قابل توجه نظامی آمریکا، چنین تعبیری مورد استفاده قرار نگرفت.

در فرهنگ متعارف علم سیاست، مفاهیمی مانند «قدرت»، «اقتدار»، «مصالحه» و «به تفاهم رسیدن» حالت عادی دارند. سیاستمدار یعنی کسی که واقعیت را درک می‌کند و در پی نزدیک کردن آن به اهداف کشورش می‌باشد. اما سیاستمدار در فرهنگ سیاسی خاورمیانه معنای دیگری دارد و مهمترین وجه ارزش گذاری برای سیاستمدار، «غلظت و درجه مقاومت اوست» که مورد بررسی قرار می‌گیرد و بدین صورت، تحسین بسیاری را برمی‌انگیزد. در حالی که اقتدار در فرهنگ متعارف علم سیاست به معنای توان اجرای قانون به کار گرفته می‌شود، در منطقه خاورمیانه به تحکم سیاسی و زورگویی از بالا به پایین اطلاق می‌گردد. در حالی که در دنیای پیچیده امروزی کنار آمدن، کوتاه آمدن و میانه را گرفتن در تعامل ملتها و دولتها حالت طبیعی دارد، در خاورمیانه کوتاه آمدن و مصالحه کردن و به تفاهم رسیدن به معنای شکست، ذلت و بیگانه پرستی تلقی می‌گردد. اگر سیاستمداری نگاه حداکثری و ۹۰ درصدی در اخذ امتیاز از طرف مقابل نداشته باشد، سیاستمداری ضعیف تلقی خواهد شد. فراموش نکنیم که جیمز بیکر، وزیر خارجه آمریکا در دوران بوش پدر، نزدیک به ۳۶ روز با طارق عزیز، معاون نخست وزیر عراق، در ژنو مذاکره کرد تا حکومت بعث عراق را قانع کند که از کویت خارج گردد. پس از شکست این مذاکرات جنگ آمریکا علیه عراق آغاز شد و نه تنها صدام شکست خورد بلکه برای یک دهه، تحریم و فقر با اجماع بین المللی را علیه ملت خود به ارمغان آورد. در منطقه خاورمیانه، حتی در معاشرتهای اجتماعی نیز افراد نسبت به یکدیگر فرمولهای حداکثر خواهی و یا ۹۰ به ۱۰ و ۹۵ به ۵ دارند.

استنتاج نظری این بحث این است که در منطقه خاورمیانه، سهم دهی، درصدی فکر کردن و «سیاست با منطق بازرگانی و تجاری» جایگاهی در فرهنگ سیاسی ندارد. غربی‌ها عموماً معتقدند که پایه‌های نظری این پارادایم فکری ریشه در بنیادگرایی این منطقه دارد.^{۱۳} حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی بود که فضای لازم سیاست‌گذاری و تبلیغاتی-سیاسی را در داخل آمریکا فراهم کرد تا آمریکا در دو کشور کم‌هزینه افغانستان و عراق به تقابل با نظامی‌گری و بنیادگرایی روی آورد؛ هرچند مبانی نظری این تقابل پس از فروپاشی شوروی و خلاء تئوریک در سیاست خارجی آمریکا توسط ساموئل هانتینگتون در اثر **رویارویی تمدن‌ها**، نظریه‌پردازی شده بود.^{۱۴} نکته حایز اهمیت در این کتاب این است که هانتینگتون به طرح علمی خود نام **رویارویی تمدن‌ها و بنای مجدد نظم جهانی** [توسط غرب] را اطلاق می‌کند. بنای مجدد نظم جهانی توسط آمریکا به پایه‌های نظری نیاز داشت که هانتینگتون ابتدا در مقاله خود در فصلنامه مسایل خارجی در تابستان ۱۹۹۳ به رشته تحریر درآورد و سپس به کتاب معروف او در سال ۱۹۹۶ تبدیل شد.^{۱۵}

بنابراین، چالش آمریکایی‌ها در عراق و منطقه خاورمیانه، کار نظامی و حل و فصل مسایل از طریق نظامی نخواهد بود. با توجه به لایه‌های متناقض فرهنگی و فکری در هر کشور این منطقه از پاکستان گرفته تا مراکش، فرآیندهای اجماع‌سازی برای تدوین استراتژی ملی، روشن شدن افق سیاسی و مشی‌مدیریتی بسیار مشکل است. بر خلاف جوامعی مانند روسیه، لهستان، مجارستان، جمهوری چک و حتی چین، مالزی و هند که نوعی تعاریف دراز مدت و باثبات از مباحث فلسفی، فکری و سیاسی تبلور پیدا کرده است، در منطقه خاورمیانه این فقدان اجماع نظر به وضوح مشاهده می‌شود.^{۱۶} آمریکایی‌ها به واسطه «فرهنگ تجاری که در دیپلماسی» دارند به دنبال نتایج سریع هستند. هر دولتی در آمریکا به طور متعارف چهار سال در قدرت است و به واسطه فشارهای سیاسی در پی «جواب گرفتن» در سیاست داخلی و خارجی است. موضوع حاکم بر ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، موضوع «امنیت» واقع شد و گروه مدیران و نظریه‌پردازان دولت او مصمم بودند تا آمریکا را انعطاف‌پذیر و آسیب‌پذیر نشان ندهند و در ضمن از فرصت پیش آمده، یک جانبه‌گرایی واشنگتن را که با حمایت‌های

گسترده و سابقه دار در سنای این کشور مواجه بود، نهادینه کنند. با این چارچوب، از فردای ۱۱ سپتامبر برای آنهایی که با مبانی فکری و پیچیدگیهای سیاست داخلی آمریکا آشنا هستند روشن بود که کار نظامی در دستور کار واشنگتن قرار خواهد گرفت. موضوع اصلی، حمله یا عدم حمله به عراق نبود بلکه فراهم آوردن شرایط سیاسی و عملیاتی بود تا آمریکا به هدف یک جانبه‌گرایی خود دست یابد. اینکه تحلیلهای سیاسی بسیاری در کشور ما، چه قبل از جنگ و چه بعد از جنگ، نادرست بود ریشه در مباحث فرهنگ سیاسی ما دارد که آرزو را با تحلیل سیاسی ممزوج می‌کنیم و هیجان و احساس را به طور ناخودآگاه در فهم داده‌های سیاسی دخالت می‌دهیم. البته اگر بسیاری از تحلیل‌گران براساس واقعیت تحلیل می‌کردند، ساختار روانی شناخت آنها که سالها بدان عادت کرده بودند مخدوش می‌گردید.

منطق نظام سیاسی آمریکا که به دنبال تأمین امنیت، یک جانبه‌گرایی و برخورد با مخالفان خود است از یک طرف، و فرهنگ سیاسی منطقه خاورمیانه از طرف دیگر، تقابل آمریکا - خاورمیانه را تداوم خواهد بخشید. آرایش و ماتریس نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی در این منطقه دور از هرگونه استقرار نهایی هستند.^{۱۷} از مقیاس تقابل آمریکا - خاورمیانه فراتر رویم، ماهیت اختلافها در مقیاس وسیعتر اعضای دایم شورای امنیت سازمان ملل نیز حل و فصل نشده و ساختار قدرت در نظام بین‌الملل در کش و قوسهای سیاسی و اقتصادی در جریان است. در سطح اختلافهای فلسطین - اسرائیل، حتی اگر تشکیلات خودگردان فلسطینی با مدیریت محمود عباس به توافقی نسبی با اسرائیل با چارچوب پیشنهاد شده آمریکا تحت عنوان «نقشه راه» دست یابد، محک نهایی حل و فصل این اختلاف نه روی کاغذ قرار دارد و نه جلسات دولتمردان، بلکه در روان فلسطینی‌ها و اعراب خواهد بود. موضوع حقوق فلسطینی‌ها در ایران یک مسئله سیاسی است در حالی که در دنیای عرب علاوه بر سیاسی بودن، یک موضوع عمیق روانی است که نه تنها به فرهنگ سیاسی خاورمیانه مربوط می‌شود بلکه به واسطه مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی و ظهور بیش از ۸۰ میلیون نفر جوان خاورمیانه‌ای با امکانات محدود طی ۲۰-۱۵ سال آینده تشدید شده و در روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی سیاسی منطقه ادامه پیدا خواهد کرد. آنچه که مسلم است عدالت در

حل و فصل موضوع فلسطین رعایت نخواهد شد، زیرا که عدالت در سیاست بین المللی متأسفانه براساس سطح قدرت اعطا شده و در چانه زنی ها تحقق می یابد. آمریکا و اسرائیل در شرایط فعلی و شاید برای مدتها خود را بر فراز برج قدرت می بینند^{۱۸} و با آسیب پذیریهایی جدی مصر، سوریه، لبنان و اردن و حاشیه قرار دادن هم زمان عربستان، در پی استخراج حداکثر امتیاز از فلسطینی ها خواهند بود. با تفرقه اروپایی ها و بی تفاوتی روس ها، محور آمریکا - اسرائیل، رقیبی برای امتیازدهی در افق مشاهده نمی کند. طبعاً عدالت خواهی فرهنگی و دینی مردم خاورمیانه چنین شرایطی را نخواهد پذیرفت و چون دولتها در حوزه واقعی سیاسی، توان اخذ امتیاز در چانه زنی ها را نخواهند داشت، اعتراض و روحیه نفی و سیاست تقابلی و اوضاع بی ثبات همچنان تداوم پیدا خواهند کرد. با حذف صدام و سرور از پیروزی نظامی و از آن مهمتر، پیروزی سیاسی، آمریکا تعجیلی در استقرار و سامان عراق نخواهد داشت. اگر بر سکوی رئالیسم سیاسی بایستیم، چنین نقشه ای را شاید بتوانیم در کوتاه مدت الی میان مدت برای منطقه خاورمیانه و چند حلقه از مدارهای مربوط به سیاست خارجی، امنیت ملی و رشد اقتصادی ایران ترسیم کنیم. با توجه به این نوع استنباط از تحولات عراق و خاورمیانه، چگونه می توانیم به طراحی افقی عقلایی و نسبی از آینده ایران برسیم؟

نتیجه گیری: پی آمدهای نظری برای ایران

پروژه بر کناری حکومت بعث عراق که با مقدمه چینیهایی فراوان حقوقی، سیاسی و عملیاتی آغاز شد در مدت زمان نسبتاً کوتاهی تحقق یافت. با وضعیت جدید ساختار قدرت در سطح بین المللی به نظر می رسد که کار نظامی علیه کشورها نه به منظور صرفاً کشورگشایی، بلکه با اهداف محدود فشار سیاسی، امری سهل شده و در آینده ای کوتاه مدت الی میان مدت با توجه به ضعف کشورهای اروپایی و روسیه از یک طرف و نامرتب بودن حقوق بین الملل از طرف دیگر، نیازی به توجیهات حقوقی و بین المللی نخواهد داشت. همچنان که قابل مشاهده بود تظاهرات گروههای مختلف شامل جریانهای سبز و چپ تا مرز حتی یک میلیون نفر نیز در تصمیم گیری دولت آمریکا نقشی ایفا نکرد. البته به عنوان یک پایه مهم تحلیلی، تظاهرات

تقریباً در هیچ کشوری نقشی تعیین کننده در تصمیم گیریهای داخلی و سیاست خارجی ندارد؛ عامل اصلی هدایت کننده، منافع و وزن منابع مختلف منافع است. سفیر آمریکا در مصر در ابتدای جنگ آمریکا علیه حکومت بعث در پاسخ به خبرنگار سی.ان.ان که پرسید: آیا شما نگران افکار عمومی مردم کوچه و بازار در دنیای عرب نیستید، اظهار داشت: «دولت آمریکا برای راضی کردن مردم کوچه و بازار تصمیم گیری نمی کند، بلکه براساس منافع ملی آمریکا، سیاست خارجی خود را مدیریت می کند.» به عنوان یک واقعه، پیروزی آمریکا در عراق، مبانی سیاسی یک جانبه گرایی آمریکا در سطح جهانی را تثبیت کرد اما همچنان که در بخشهای قبلی مقاله آورده ایم، این پیروزی بدون مشکل و هزینه نخواهد بود.^{۱۹}

طبیعی است که آمریکایی ها سعی خواهند کرد تا حداکثر بهره برداریهای سیاسی را از این پیروزی نظامی به دست آورند. قرار دادن ایران در مثلث محور شرارت توسط دولت بوش در سخنرانی سالیانه رییس جمهور آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ به اوج رسیدن تضادهای میان دو کشور و قطبی شدن دیدگاهها و منافع را به نمایش گذارد. طبعاً آمریکایی ها متوجه بودند که ایران، عراق نیست و این دو کشور تفاوتهای قابل توجهی با یکدیگر دارند اما ایران و عراق از منظر منافع آمریکا دارای وجه مشترک مهمی بودند؛ هر دو برای امنیت ملی اسرائیل، تهدید به شمار می آیند. به نظر نویسنده تضاد بنیادین آمریکا با ایران، موضوع اسرائیل است و حتی برای آنکه به لحاظ متدلوزیک موضوع را بررسی کرده باشیم و به منغیرهای دخیل در تقابل ایران و آمریکا، وزن گذاری کنیم، می توانیم به صورت کمی بگوییم که نزدیک به ۸۰ درصد مشکل آمریکا با ایران، موضوع اسرائیل و امنیت اسرائیل است. اینکه چرا این قدر آمریکا از اسرائیل دفاع می کند و حتی حاضر است برای دفاع از آن، به سلاح هسته ای نیز متوسل شود، موضوعی بس پیچیده است که در اینجا فقط به یک عامل روانی و اجتماعی آن اشاره می کنیم. به طور سنتی، تحلیل گران به نفوذ مالی و رسانه ای و سیاسی یهودیان آمریکا در دستگاه حکومتی این کشور اشاره می کنند، در حالی که پایگاه مذهبی یهود در میان طیف وسیعی از مسیحیان کلیسای انجیلی آمریکا بسیار قابل توجه است، در حدی که عده زیادی که به لحاظ سیاسی به حزب جمهوری خواه آمریکا تعلق دارند و اکثریت مطلق ایالتهای میانی آمریکا را در

بر می‌گیرند به راحتی و با دلایل مذهبی، خود را «مسیحیان صهیونیست» خطاب می‌کنند.^{۲۰} آنچه که مسلم است نه تنها ایران بلکه مجموعه کشورهای عربی و بلکه مجموعه عظیم ثروتمند و متخصص ۷ میلیونی مسلمانان در آمریکا در شرایط فعلی توان تغییر این معادله را به نفع مسلمانان ندارند. متأسفانه یا خوشبختانه، مهمترین پایگاه اصلی تحلیل سیاسی، منافع است؛ از طریق فهم منافع می‌توان پایه‌های سیاست‌گذاری کشورها را متوجه شد. اینکه ما می‌گوییم غرب صداقت ندارد، شاید تحلیل واقع بینانه‌ای نباشد. آمریکا و اسرائیل پدیده‌های اخلاقی نیستند که ما از آنها انتظار رفتار اخلاقی داشته باشیم. در خمیر مایه وجودی آنها، فقط قدرت اصالت دارد. حتی در صحنه داخلی کشورها هم انتظار صداقت از بازیگران سیاسی کمی دور از واقعیت است. انتظار صداقت تنها از یک منبع دینی در سیاست قابل استنتاج است و واقعیت اینست که اخلاق در سیاست کشورها و سیاست بین الملل فعلی نقش ندارد. سیاست بین الملل، ماتریسی است از کانونهای مختلف منافع که عمدتاً با یکدیگر تضاد دارند و برای کسب امکانات، ثروت و قدرت بیشتر در حال جنگ و نزاع سخت افزاری و نرم افزاری هستند. قدرت هر بازیگر وضعیت او را در این ماتریس بی‌رحم مشخص می‌کند. متأسفانه در سیاست، منافع عمدتاً پیروز است و استدلال صرفاً نظاره‌گر است. آمریکا پس از مخالفت فرانسه با حمله واشنگتن به عراق، طیفی از تحریمها را علیه پاریس که متحد سنتی واشنگتن بوده و در یک چارچوب فلسفی و فکری قرار دارند، اعمال کرده است.^{۲۱}

بنابراین، مهمترین چالش ایران در شرایط نوین منطقه‌ای، سیاست ایران نسبت به اختلاف فلسطین - اسرائیل است. موضوع توان هسته‌ای و نظامی ایران در نهایت در قالب تهدید امنیت ملی اسرائیل مورد توجه آمریکا قرار می‌گیرد. مسئله فلسطین از منظر داخلی نه تنها یک موضوع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تفسیر می‌شود، بلکه از جهاتی یک موضوع احساسی، روانی و تاریخی نیز می‌باشد. چگونگی برخورد ظریف و هنرمندانه با این موضوع طی چند سال آینده که تهدیدهای نظامی را متوجه کشور نکند تابع اتخاذ روشها و سیاست‌گذاریهای پیچیده‌ای است که معادلات داخلی و سنتی سیاست خارجی را مد نظر داشته باشد. به نظر می‌رسد که مرحله اول استراتژی آمریکا - اسرائیل پس از عراق، قطع

اساسی اتصالات منطقه ای ایران بخصوص در سوریه و لبنان باشد. اگر آمریکا به چنین هدفی دست یابد، سیاستهای فلسطینی ایران صرفاً جنبه اعلانی و نه اعمالی پیدا خواهند کرد و تهدیدهای مستقیم نظامی ایران در اطراف اسرائیل برچیده خواهد شد. موضوع اساسی بعد، حل و فصل توان هسته ای ایران خواهد بود؛ اقدامی که با فشارهای وسیع سیاسی و تشدید تحریمها ادامه خواهد یافت. در ساختار قدرت بین المللی، تنها توان هسته ای کشورهای دوست قابل تحمل است؛ کشورهایی که دوست قدرتهای بزرگ نیستند و رفتار آنها قابل پیش بینی نیست نباید به برتری استراتژیک مجهز باشند. در این راستا، دومین چالش امنیت ملی برای ایران در قالب عراق و خاورمیانه جدید، نحوه مدیریت توان هسته ای کشور خواهد بود. انتصاب جی گارنر، فرماندار نظامی، و پال برمر، فرماندار غیر نظامی از طرف آمریکا در عراق، زمینه های فشار سیاسی واشنگتن بر ایران را در مرزهای گسترده ایران و عراق فراهم می آورد. طبیعی است که جمهوری اسلامی ایران ظرفیتهای قابل توجهی را در عراق چه به لحاظ سیاسی و چه از لحاظ مذهبی در اختیار دارد. چالش سوم می تواند این موضوع باشد که برای مدیریت دو چالش اول و دوم، ظرفیتهای موجود در عراق در جهت تقابل بهره برداری شود، یا در جهت تعامل و یا با روش سنتی ایران که در جه ای از ابهام استراتژیک در آن نهفته، در رفتارهای مثبت و منفی ولی در عین حال متناقض متبلور شوند.

مستقل از اینکه جمهوری اسلامی ایران دو موضوع فوق را در چند سال آینده چگونه مدیریت کند تا تهدیدهای نظامی محتمل علیه کشور دفع گردد، مباحثی وجود دارد که در روند مدیریت کلان کشور نه تنها به تهدیدهای تعریف شده فوق، بلکه به جریانات جامع تر منطقه خاورمیانه و همین طور تعاریف وسیعتر از منافع اسرائیل توسط آمریکا نسبت به ایران قابل طرح هستند.^{۲۲} پایه نظری که نکات زیر بر آن استوار شده است اهمیت پرداختن و غنی تر کردن اجماع کلان میان کانونهای قدرت از یک طرف و استحکام بخشیدن به نهادهای داخلی از طرف دیگر، برای دفع پایدار آسیب پذیرها و تهدیدهای خارجی می باشد. در زیر به اهم این مباحث می پردازیم:

۱. کشور ما در عصر جهانی شدن و کمی و تکنولوژیک شدن مدیریت سیاسی در میان

حتی کشورهای در حال توسعه، به شدت نیازمند یک استراتژی ملی مکتوب است. چنین سندی باعث خواهد شد که در لابه لای تمامی جریانهای سیاسی متعدد در کشور - که خود سرمایه ای مهم و از منابع مشروعیت یابی است - نوعی اجماع نظر نسبت به کوتاه مدت و میان مدت ایجاد گردد. استراتژی ملی مکتوب، رفتارها و سیاست گذاریها را قاعده مند نموده و نزاعهای موجود فلسفی را به نزاعهای طبیعی در ماهیت سیاست گذاریها تقلیل می دهد:

۲. تفکر و عمل سیاسی در ایران همیشه یک پدیده کوتاه مدت بوده است. بهترین روش برای ایجاد ثبات و جلوگیری از تهدید، نگاه درازمدت به تفکر و عمل سیاسی در کشور است. حتی در روابط انسانها، نگاه درازمدت به سخن، رفتار و واکنش، نوعی خویشتن داری و فهم متقابل ایجاد می کند. در شرایط فعلی، وقت قابل توجهی از رجال سیاسی کشور، صرف اقناع فلسفی یکدیگر می شود. با توجه به مواضع منحصر به فرد ایران و موقعیت ویژه سیاسی آن، نگاههای کوتاه مدت با قاعده بازی و ماتریس ۱۰۰ به صفر به نفع کشور و منافع عامه مردم ایران باشد؛ ملاک تمامی سیاست گذاریهای داخلی و خارجی، باید افزایش سطح استاندارد و کیفیت زندگی مردم ایران باشد؛

۳. درک عینی و صحیح از وقایع و تحولات نیز در سیاست گذاریها و مدیریت کشور بسیار تعیین کننده است. بسیاری از تحلیلهای سیاسی شفاهی و رسانه ای در ایران حاکی از تحلیلهای دوره جنگ سرد و نظام دو قطبی جهانی است. با شواهد فراوان به نظر می رسد بسیاری هنوز قایل به پی آمدهای فروپاشی شوروی و عوارض ۱۱ سپتامبر نیستند. همچنان که جنگ آمریکا علیه عراق معرف این واقعیت بود، بخش عظیمی از نزع، مسایل تبلیغاتی و رسانه ای است که با روان شناسی پیچیده ای اعمال می گردد. شاید روشها، الفاظ و تحلیلهایی که عمدتاً به دوره استقلال خواهی و استعمار زدایی دهه ۱۹۵۰ میلادی تعلق دارند امروز نه تنها کارآمد نبوده، بلکه به ضرر منافع ملی ایران می باشد. بسیاری در کشور ما به راه و روشها و قالبهای تحلیلی سنتی خود عادت کرده اند و حاضر به ترتیبات جدید و اتخاذ روشها و به کارگیری الفاظ جدید نیستند و مستقل از تحولات بیرونی و صرفاً با نگاههای درونی و ذهنی به مسایل می نگرند. فقدان آمادگی برای تغییر در دوره ای که سرعت تحولات نه تنها در

خاورمیانه بلکه در تمامی جهان تنها به طور نمادین با سرعت نور قابل محاسبه است، به نفع جامعه با استعداد و کشور آبادی مثل ایران نیست؛

۴. در طول یکصد و پنجاه سال گذشته، پیچیده ترین چالش توسعه یافتگی ایران، نوع برخورد با غرب بوده است. این چالش همچنان ادامه دارد و به عرصه های به مراتب پیچیده تری رسیده است. از یک سو، استقلال خواهی دینی و سیاسی ایرانی، فاصله از غرب را تجویز می کند و از سویی دیگر، مدیریت کارآمد جمعیت صد میلیون نفری در ۲۰-۱۵ سال آینده، نوعی تعامل معقول با جهان را می طلبد. براساس واقعیت های سیاست بین الملل (و نه مبتنی بر ذهن های عدالت خواهانه و صداقت جویانه ما) روابط ایران و غرب برابر نیست. ایران یک دهم درصد اقتصاد جهانی است و چه ما علاقه مند باشیم و یا نباشیم توان تولیدی و اقتصادی، جایگاه کشورها را در سطوح قدرت بین المللی مشخص می کند. مهمترین منابع تأمین استقلال خواهی و مصونیت از تهدیدها و آسیب پذیرها، وضع داخلی سیاسی با ثبات از یک طرف و افزایش کارآمدی ها برای عامه مردم از طرف دیگر است. اگر نزاع های سیاسی در کشور به حداقل برسد و رجال سیاسی عمدتاً در مسیر افزایش قدرت ملی و کارآمدی باشند، تهدیدهای بیرونی اثر چندانی نخواهد داشت. سامان نداشتن داخلی ما خودبه خود زمینه های نفوذ، تأثیر پذیری و دخالت خارجی را فراهم می کند. کشور ما به یک استراتژی چند جانبه با غرب نیاز دارد. طراحی این استراتژی نسبت به غرب محتاج انسان های تنومند تئوریک است که هم به حساسیت های داخلی آشنا و هم به واقعیت های بین المللی واقف باشند و در عین حال، افزایش سطح کیفیت زندگی مردم ایران مهمترین دغدغه آنها قرار گیرد. در این راستا، مبانی نظری و عملکرد چین، هند و مالزی در دو دهه گذشته، راهنمایها، نمونه رفتارها و قطب نماهای متعددی را پیش روی ما قرار می دهد. آینده میان مدت ایران بسیار امیدوار کننده است مشروط به اینکه ثبات سیاسی میان گروه های قدرت برقرار شده و شبکه تصمیم گیری کشور علمی تر شود. بکار گرفتن و سهمیم کردن نیروهای علمی، تخصصی و فکری خود بهترین منبع دفع تهدیدات خارجی است. □

پاورقیها:

1. Fouad Ajami, *The Dream Palace of the Arabs*, New York: Pantheon Books, 1998.
2. Samir Al-Khalil, *Republic of Fear*, New York: Pentheon Books, 1990.
3. AFP, April 29, 2003.
4. Leon Aron, "Russia's Revolution," *Commentary*, November 2002, p. 23.
5. Ibid.
6. Ibid., pp. 22, 25-26.
7. Matthew Purdy, "Success in Iraq May Aid Military Reorganization," *International Herald Tribune*, April 21, 2003.
8. Eric Schmitt, "Back from Iraq: Stealth Pilots Recount Their Exploits," *New York Times*, April 26, 2003.
9. Steven Weisman, *New York Times*, April 28, 2003.
10. Thom Shanker, "US Expects Long-term Access Leading to Profound Changes," *International Herald Tribune*, April 21, 2003.
11. Ibid.
۱۲. رامسفلد جمله زیر را در این رابطه مطرح کرده است. متن مصاحبه در مقاله David Stout در نیویورک تایمز در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۰۳ آورده شده است:
"...the United States wants self-determination for Iraqis [but] it does not intend to follow a completely hands-off policy."
۱۳. در این رابطه ببینید:
Joseph Nye Jr., "The Velvet Hegemon," *Foreign Policy*, May-June 2003, pp. 74-75; and Omer Taspinar, "Europe's Muslim Street," *Foreign Policy*, March-April 2003, pp. 76-77.
14. Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*, New York: Simon and Shuster, 1996.
۱۵. در رابطه با ضرورت طراحیهای سیاست خارجی برای آمریکا پس از فروپاشی شوروی رجوع کنید به: محمود سریع القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، زمستان ۱۳۸۱، صص ۲۱-۴.
۱۶. یک خبرنگار نیویورک تایمز (Ethan Bronner) در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۳ در این روزنامه به پارادوکسهای عراق می‌پردازد. او می‌گوید: «در یک نگاه، مردم عراق مثل ما هستند و تفاوتی با ما ندارند. آنها به دنبال امنیت، شرافت و زندگی بهتر برای فرزندان خود هستند. بنابراین آنچه ما با آنها سهیم هستیم به مراتب وسیعتر از تفاوت‌های ماست. اما از نگاهی دیگر، پیغامی که انسان در عراق می‌گیرد درست برعکس این مسئله است. آری، مردم به دنبال غذا و عشق هستند. آنها بستنی و سینما را دوست دارند اما با نگاهی دقیقتر به این نتیجه می‌رسیم که اشتباه می‌کنیم. واقعاً آنها با ما تفاوت دارند... و این گونه نیست که حالا طرفدار ما آمریکایی‌ها شده‌اند.»
17. Ronald Inglehart and Pippa Norris, "The True Clash of Civilizations," *Foreign Policy*, March-April 2003, pp. 63-69.
18. Minxin Pei, "The Paradoxes of American Nationalism," *Foreign Policy*, May-June 2003, pp. 31-37.
19. Elizabeth Becker, "WTO Fears Bush Go-it Alone Role," *New York Times*, March 15, 2003.

۲۰. محمد بن المختار الشنقیتی، «آمریکا برای چه می‌جنگد؟»، ترجمه آفا علیخانی، هفته‌نامه تابان، ۲۵ فروردین ۱۳۸۲.
۲۱. *Time Magazine*, April 28, 2003, pp. 42-43.
۲۲. در این رابطه نگاه کنید به محمود سریع‌القلم، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۱، چاپ دوم، صص ۴۲۸ - ۴۰۵؛ و همچنین محمود سریع‌القلم، «پارادوکسهای کشور ما»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۱، صص ۱۲ - ۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی